

راهکارهای اساسی حل مسئله نشوز و شقاق زوجین در قرآن و حدیث

محمدحسین پژوهنده

مجله اندیشه حوزه - رئیس گروه فرهنگ و معارف اسلامی

چکیده

تاریخ دریافت: ۱۳۸۸/۵/۷ تاریخ پذیرش: ۱۳۸۹/۳/۲۰

در این نوشتار نگارنده در نگاه اول، با التفات به یک واقعیت زیست‌شناختی و روان‌شناختی در خصوص ماهیت زن، به این نکته رهنمود می‌یابد که زن با این که استعداد تنها زیستن را بیشتر از مرد دارد، لیکن شدت نیاز روانی او به همزیستی با مرد، وی را وادار به قبول بسیاری از شرایط سخت و احیاناً خارج از چارچوب وظیفه حقوقی او می‌نماید و توجه به این امر موجب می‌شود تا در درجه اول، شوهر و در درجه دوم، دو حکم بهتر بتوانند ریشه اختلاف و ناسازگاری پدید آمده میان آن‌ها را کشف نمایند.

در نگاه دوم، التفات نگارنده به طرفینی بودن امر نشوز است؛ که هر چند از نظر فقهی ابهامی در این رابطه نبوده است، لیکن در فرهنگ دینی اجتماعی ما امری یک جانبه و متعلق به زن شناخته شده، تا آن‌جا که شاید گاه، امر بر دانایان نیز مشتبه گردیده است.

در ارتباط با این چشم‌انداز، نگارنده مسئله نشوز را با مراجعه به آیات و روایات و متون تفسیری - فقهی بررسی نموده و آن را به عنوان یک مفهوم کلی دارای مراتبی - از نظر شدت و ضعف - دانسته است.

کلید واژه‌ها: صلح، نشوز، شقاق، حکم، خانواده، حقوق زوجین.

مقدمه - طرح مسئله در نگاهی نو

ملاحظه کوتاه می‌بینیم رشد جوامع با گستردگی و بزرگی آن‌ها تناسب مستقیم دارد و بالعکس. مقدمه دوم ما این است که جامعه بزرگ انسانی از اجزای مؤسسی تشکیل شده است که واحد آن خانواده

بحث خود را با بیان دو مقدمه کوتاه آغاز می‌کنیم: یک / انسان موجودی اجتماعی است و تکامل و پیشرفت او در گرو اجتماع است، چنان که در یک

است. با این دو مقدمه روشن می‌شود که جامعه و حفظ آن از اولویت و اهمیت بالایی برخوردار است و هر عملی که به هدم اساس آن بینجامد محکوم است. با این اعتقاد می‌بینیم یکی از مسائلی که به طرز مؤثری نسبت به تخریب و از هم‌گسیختگی نظام جامعه نقش دارد به هم خوردن و از هم پاشیدن شالودهٔ خانواده است و این در حالی است که اسلام سازهٔ خانواده را محبوب‌ترین سازه نزد خداوند می‌شناسد^۱ و با وضع مقررات حقوقی و ارشادهای اخلاقی و غیره با هر چیزی که آن را تهدید به ویرانی نماید، برخورد جدی نموده است.

بنابراین به کار بردن هر تمهیدی که از این عارضهٔ نامیمون جلوگیری نماید از ضرورت و فوریت برخوردار می‌باشد. با این توصیف به کانون بحث نزدیک‌تر می‌شویم و آن حفظ و تقویت رابطهٔ زناشویی میان زوجین در خانواده است که با نگاهی خردورزانه از اصالت ذاتی نیز

برخوردار می‌باشد؛ چه آن که می‌دانیم خداوند همهٔ اشیاء را به گونهٔ زوج آفریده است؛ و برای تحقق خارجی زوجیت نیز تمهیدات و مقدمات پیشینی آن را فراهم نموده است که از مهم‌ترین آن‌ها علقه و کشش طبیعی دو قطب مخالف به یکدیگر است. هم از این‌رو، روابط میان مرد و زن از جملهٔ مناسبات ذاتی است که در طبیعت آن دو تعبیه شده است و برای ایجاد آن صرف تماس و ملاقات کافی است یعنی همان قدر که یکدیگر را حس کنند. پس از آن خود به خود بر مقدار آن تدریجاً افزوده می‌شود و این رمز آفرینش خداوند است.

پیوند خانواده در گرو حقوق متقابل

در واقع آنچه موجب تعادل و بقای جامعهٔ انسانی است و انسان‌ها را به یکدیگر، به طبیعت و به خدا پیوند می‌دهد وجود رابطه‌هایی است که در این میانه جریان دارد. این رابطه‌ها گوناگون و به لحاظ نوع، چگونگی و مقدار متفاوت‌اند. نسبت میان این رابطه‌ها عبارت است از حقوق.

یک دسته از این حقوق در ارتباط با چگونگی و میزان نسبت و رابطه‌ای است که در کوچک‌ترین واحد جامعهٔ انسانی

۱. و روى عبد الله بن الحکم عن ابي جعفر عليه السلام قال: قال رسول الله ﷺ: ما بُني بناءٌ في الإسلام أحبُّ إلى الله تعالى من التَّرويحِ (التَّعبه، ج ۳، ص ۲۴۱، ح ۱۱۴۳).

یعنی خانواده به گونه متقابل وجود دارد. این حقوق برای حفظ، تداوم و رشد خانواده وضع شده است و رعایت آن‌ها ضامن خوشبختی زن و مرد و موجب سلامت روند رشد تربیتی فرزندان است؛ چنان که تهدید آن‌ها از هر ناحیه موجب عکس‌العمل طرف مقابل می‌گردد و به بروز عوارضی از قبیل مسئله مورد بحث می‌انجامد.

نکته درخور اهمیت این است که همه جوامع انسانی از ابتدایی‌ترین آن‌ها که به صورت رسم قبیله نمود می‌یابد تا جوامع پیشرفته که به صورت قرارداد اجتماعی منزلت یافته، دارای چنین حقوقی می‌باشند، لیکن حقوقی که اسلام از آن‌ها سخن گفته است، فراتر از سطح قرارداد اجتماعی می‌باشد و همواره در فرهنگ جامعه دینی جایگاه والایی داشته است؛ زیرا حقوق اسلامی ناظر به دو ساحتی بودن انسان در پیش الهی است؛ و بدیهی است که تجاوز یا کوتاهی در رعایت هرگونه حقوقی که انسان‌ها بر یکدیگر دارند، موجب به هم خوردن تعادل نظام زندگی انسان؛ و ایجاد اختلال در روان جمعی جامعه می‌گردد و در این میانه، خانواده به دلیل واحد پایه بودن آن در جامعه بزرگ انسانی، رعایت

حقوق آن، اهمیت درخور توجهی دارد، و مسلم است که هرگونه اختلال در این حقوق سبب آسیب‌دیدگی کانون خانواده، و در نتیجه سبب از هم پاشیدگی و از دست رفتن انسجام جامعه می‌گردد؛ از این‌رو اسلام در این رابطه نگاهی پیشگیرانه اتخاذ نموده است؛ زیرا بسیار روشن است که برگشت دوباره آن به حال نخست، به سازوکارهای بسیار مهمی نیاز دارد که تدارک آن‌ها دشوار و گاهی ناممکن است؛ هرچند که اسلام در نگاه بعدی، به آن‌ها نیز بذل توجه نموده است که در ابواب فقهی مربوط به زناشویی، ظهار، ایلاء، نشوز و طلاق به آن‌ها پرداخته است.

حفظ پیوند در نظام خانواده امری است دارای اولویت نگرش، و خود دارای سازوکاری است که رعایت آن مقدم بر هر چیز است و اسلام در اشارات تربیتی و اخلاقی به آن پرداخته است؛ با این حال ممکن است در اثر برخی عوامل روحی / اخلاقی یا مادی و غیره اصطکاک در روابط میان زوجین به وجود آید که به نادیده گرفتن و سرپیچی از این حقوق و در نتیجه سست شدن پایه‌ی علاقه دو طرف، و از دست رفتن تعادل موجود بینجامد. شاید نیز یکی از دلایل عمده بروز

این گونه مشکلات در زندگی زناشویی، مسئله بی‌شناختی و در نتیجه استوار نبودن ازدواج بر علاقه و انتخاب دو طرف قبل از ازدواج بوده باشد، چنان که در جوامع بسته‌ستی توجهی به این موضوع نیست و بسا دختر و پسری صرفاً بر اساس مصالح بزرگ‌ترها با هم ازدواج می‌کنند بدون این که خودشان در این‌باره تصمیم‌گیری نموده باشند. این در حالی است که در اسلام، عقدی که با اکراه واقع شده باشد باطل است مگر این که بعداً آن را اجازه کنند. در این زمینه استاد نشار روایتی را از ابن عباس نقل نموده که می‌گوید:

«دخترک بکری به خدمت پیامبر ﷺ آمد و گفت پدرم مرا به کسی تزویج کرده که من دوست ندارم؛ پیامبر ﷺ وقتی شنید، او را در رد و قبول مخیر ساخت. او پس از این که دید حق انتخاب دارد، گفت حالا هر چه پدرم کرده است آن را اجازه کردم، ولی می‌خواستم به زنان بفهمانم که پدران چنین حقی ندارند که سرخود چنین تصمیمی برای دختران بگیرند» (النشار، ۱۴۰۷ق، ۱۷۲). وی سپس، از این حدیث چنین نتیجه می‌گیرد که وجود این حق برای زن، موجب می‌شود تا بعداً مسائلی که سبب نشوز در زندگی مشترک‌شان

می‌شود، پیش نیاید (همان، ۱۷۳).

برقراری صلح میان زوجین در موقعیت نشوز و شقاق ناظر به همین امر بر مبنای علمی و عقلی استحکام پیوند در خانواده می‌باشد، لیکن به سازوکار کارشناسانه پیشگیرانه‌ای نیاز دارد که در برقراری مجدد رابطه کارساز باشد.

با این توضیح، نگرش اسلام به مسئله اختلال در نظم خانواده همچون سایر نگرش‌های آن، نگاهی چاره‌جویانه و اصلاحی است نه نگاه جراحی و حذف؛ لذا می‌بینیم که مسئله جدایی با عنوان طلاق، به عنوان ناخوشایندترین امر حلال بیان شده^۱ و به عنوان آخرین راهکار ممکن، و به اصطلاح اطباء «آخر الدواء الکی»، مطرح شده است.

در مسئله بازسازی خانواده، اسلام به دو مورد از سرپیچی نسبت به رعایت حقوق خانواده پرداخته، که یکی نشوز و دیگری شقاق است.

۱. عدلی اللالی، ج ۱، ص ۱۶۵، ح ۱۷۱؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۵، ص ۲۸۰، باب ۱ از ابواب کتاب طلاق، ح ۵. وَ عَنْهُ ﷺ: قَالَ: «مَا أَحَلَّ اللَّهُ شَيْئاً أُبْغِضَ إِلَيْهِ مِنَ الطَّلَاقِ».

نشوز و شقاق از نظر لغت

از مجموع بررسی‌های پیرامون مسئله اختلاف میان مرد و زن درمی‌یابیم که هر دو مورد از نظر اسلام به‌طور واقع‌بینانه‌ای لحاظ گردیده، برای رفع مشکلی که در سازمان خانواده به وجود آمده راهکارهایی ارائه شده است؛ زیرا در اسلام از نظر حقوقی میان مرد و زن در کانون خانواده تفاوتی نیست و هر دو در صورتی که سر از قانون عدالت برتابند مورد رسیدگی قرار گرفته به نوعی محاکمه می‌شوند که آنچه در زیر می‌آید، بررسی آن از دید آیات و روایات است.

کلمه «نشز» به معنای جای بلند است و مصدر آن نشوز، کنایه از خود را بالا گرفتن و تمکین ندادن است؛ و در فرهنگ مردم به آن، «برتوزیدن» (رودروی کسی راست شدن) یا برشوریدن (Delinquency) گفته می‌شود.

شقاق به معنای ناحیه و شکاف است؛ و در اصطلاح به معنای اختلاف شدید تا حد جبهه‌گیری در مقابل هم، و جدایی میان دو طرف می‌باشد و لذا امری طرفینی است.

نشوز در فرهنگ دینی

نشوز چنان که از روایات دینی استفاده می‌شود - برخلاف آنچه رایج و معروف است - امری طرفینی می‌باشد، و در واقع، نخستین مرحله‌های اختلاف میان زن و مرد است. لیکن در اصطلاح حقوق اسلامی به معنای اختلاف پدیدآمده در خانواده از سوی یک طرف است؛ لیکن شقاق، ساز جدایی نواختن - اغلب - از سوی مرد است هر چند که دامن زن را نیز در سرانجام می‌گیرد؛ در این ارتباط و به منظور به صلاح آوردن نظام آسیب‌دیده خانواده راهکارهایی به عنوان سازوکار در مکتب اسلام مد نظر قرار گرفته است.

نشوز در قرآن

برخلاف آنچه بعضی می‌پندارند که تنها زن ناشزه می‌شود، مرد هم اگر از چارچوب قانون عدل دینی در مورد حقوق خانواده سرپیچی کند، «ناشز» تلقی می‌شود و همین حکم را دارد. در قرآن برای هر مورد آیه‌ای نازل شده است، در مورد نشوز مرد می‌گوید:

﴿وَإِنْ امْرَأَةٌ خَافَتْ مِنْ بَعْلِهَا نُشُوزًا أَوْ إِعْرَاضًا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يُصْلِحَا بَيْنَهُمَا صُلْحًا وَالصُّلْحُ خَيْرٌ وَأُحْضِرَتِ الْأَنْفُسُ الشُّحَّ وَإِنْ تُحْسِنُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا﴾ (نساء/۱۲۸).

نشوز یعنی تخلف از قانون و حقوق خانواده، امری طرفینی است؛ یعنی هم در مورد زن که سر از فرمان قانون خانواده برتابد و حقوق مرد را نادیده انگارد، و هم در مورد مشابه آن از ناحیه مرد است.

چاره جویی در احادیث اهل بیت علیهم السلام

۱. امام رضا علیه السلام در ضمن روایتی طولانی در این باره فرموده است: «نشوز، ممکن است از مرد باشد و نیز، ممکن است که از زن باشد... و اما مسئله «شقاق» می‌تواند از زن و مرد، هر دو باشد چنان‌که در گفته خداوند است که «و اگر از ایجاد شکاف جدایی در میان آن دو واهمه دارید»... که در این صورت یک مرد [به عنوان حکم] از طرف مرد و یکی از طرف زن به رضایت خودشان [از سوی حاکم شرع] برگزیده می‌شوند تا در مورد جدایی یا آشتی به توافق برسند» (امام رضا علیه السلام، ۱۴۰۶، ق، ۲۴۴).

۳. روایت احمد بن محمد از امام رضا علیه السلام درباره این گفته خدا که: و اگر زنی نسبت به نشوز یا روگردانی شوهرش واهمه کند... نقل نموده است که امام فرمود: «آن نشوز مربوط به مردی است که به طلاق زنش همت بسته و زن می‌گوید

و اگر زنی از نشوز یا روگردانی شوهرش بترسد باکی بر هر دو نخواهد بود [مشکل حل ناشدنی نیست] که به سازش روی آرند، و سازش بهتر است...»

در مورد نشوز زن نیز می‌گوید:

﴿... وَاللَّاتِي تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ وَاهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ وَاضْرِبُوهُنَّ فَإِنْ أَطَعْنَكُمْ فَلَا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلاً إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيماً كَبِيراً﴾ * وَ إِنْ خِفْتُمْ شِقَاقَ بَيْنِهِمَا فَابْعَثُوا حَكَمًا مِنْ أَهْلِهِ وَ حَكَمًا مِنْ أَهْلِهَا إِنْ يُرِيدَا إِصْلَاحًا يُوَفِّقِ اللَّهُ بَيْنَهُمَا...﴾ (نساء/۳۴ و ۳۵).

و نسبت به آن زنانی که از نشوز آنان واهمه دارید از در پند و اندرز درآیید او اگر کارساز نبود [در خوابگاه از آنان، کناره‌گیری کنید و ادبشان کنید؛ اگر فرمانتان را بردند بر آنان سلطه مجوید که همانا تنها خدا بلندمرتبه و بزرگ است و اگر اسرانجام باز هم کارساز نشد] و از بروز شکاف جدایی در میان آن‌ها واهمه کردید داوری را از طرف این و داوری را هم از طرف او برانگیزانید؛ اگر آنان طالب اصلاح باشند خدا بین آن‌دو جمع خواهد کرد.

چنان‌که می‌بینیم آنچه از ظاهر دلالت این دو حکم قرآنی برمی‌آید این است که

هر حقی که بر تو دارم از تو برمی دارم و چنین و چنان به تو می بخشایم و بر هر چیز که (بدان رضایت داده) شایسته شمردند (بگویند که) تو را بحل کردم از روزها و شبها (که حق زوجین بر یکدیگر است) چنین کاری جایز است» (همان).

۳. امام رضا علیه السلام در همان روایت پیرامون موضوع شقاق می گوید: «اما شقاق، که اختلاف از ناحیه مرد و زن هر دو می باشد، و قرآن در مورد آن می گوید: «حکمی از جانب این، و حکمی از جانب آن تعیین نمایم» مرد یک نفر و زن نفر دیگری را به دلخواه برمی گزینند تا اگر بتوانند میانشان را اصلاح کنند و الا با نظر واحد رأی به جدایی می دهند؛ اکنون اگر نظر بر صلح و سازش قرار گرفت که مشاوره ای لازم نیست، ولی اگر بخواهند بین شان به جدایی و طلاق حکم کنند باید قبلاً با آنان بنشینند و نظر نهایی شان را جویا شوند او به اصطلاح، اتمام حجت کنند» (همان).

۴. خبر سماعه از امام صادق علیه السلام که گفت: «از امام سؤال کردم آیا بعد از این که دو داور از زن و مرد اجازه تام الاختیار بر صلح یا جدایی گرفتند، می توانند آن ها را از

هم جدا کنند؟ امام علیه السلام فرمود: بلی، اما نه در غیر حالت طهر زن، و این که مدت مدیدی از نزدیکی با زن گذشته باشد؛ پرسیدم اگر یکی حکم به جدایی و دیگری حکم به غیر آن داد چه باید کرد؟ فرمود: حکم به جدایی فقط در صورتی است که هر دو داور بر همان امر اتفاق نظر داشته باشند» (حر عاملی ۲۱، ۱۴۰۹ق، ۳۵۳).

۵. از معنای آیه تحکیم سؤال شد، امام فرمود: «آن دو داور اجازه اجرای طلاق ندارند مگر این که قبلاً با طرف خود به مشاوره نشستند، و شرط لازم را با آنها کرده باشند؛ در این صورت اگر هر دو بر صلح یا جدایی به توافق رسیده باشند، می توانند صلح برقرار کنند یا آنان را از هم جدا کنند» (کلینی ۶، ۱۳۶۵ق، ۱۴۶).

۶. خبر ابوعلی کوفی به اسناد خود از امام علی علیه السلام که فرمود: «آن گاه که نشوز از سوی زن باشد نه از سوی مرد، او می تواند هر آنچه به همسرش داده از او بگیرد» (الکوفی، بی تا، ۱۰۸).

۷. در این باب روایات بسیاری در کتاب های فقهی وجود دارد و علمای اسلام متعرض آنها گردیده اند که به دلیل اجتناب از طولانی شدن بحث از ذکر همه آنها خودداری می نمایم. (رجوع کنید به:

شیخ صدوق، من لا یحضره الفقیه، جلد ۳، صفحه ۵۲۰، باب ۲؛ و نیز، مجلسی، بحار الأنوار، جلد ۱۰۱، صفحه ۵۸، باب ۳۹؛ و صفحه ۵۲، باب ۳۸؛ نیز، شیخ حر عاملی، وسائل الشیعه، جلد ۲۱، صفحه ۳۵۱، باب (۱۱).

برداشت فقیهان از آیات و روایات این باب

ابن ادریس در کتاب سرائر نشوز را جدا از شقاق بررسی می‌نماید و آن را ناسازگاری از ناحیهٔ مرد می‌داند بدین توصیف که مرد از بودوباش با همسرش اکراه دارد و می‌خواهد طلاقش دهد، اما زنش می‌گوید این کار را نکن که مردم را به شماتت من و می‌دارد، من از تمامی حقوق خود صرف نظر می‌کنم و حتی چیزی هم به تو می‌بخشم به شرط این که مرا به همین حالت واگذاری؛ در این صورت اشکالی ندارد که میان آنان بر اساس همین توافق صلح به عمل آید. وی سپس از قول ابن بابویه قمی نقل می‌کند که گاهی هم ممکن است نشوز از ناحیهٔ زن باشد... (مراتب پلکانی برخورد با زن ناشزه را از موعظه و کناره‌گیری تا ضرب تأدیبی بیان می‌کند).

وی در ادامهٔ مطلب به موضوع شقاق

می‌پردازد و آن را وقوع تخاصم میان زوجین معرفی می‌نماید که هر دو از بودوباش با یکدیگر اکراه دارند و حاضر به سازش نمی‌باشند و موضوع دو حکم در این جا است که به میان می‌آید (ابن ادریس، ۱۳۹۰ق، ۳۳۸).

مرحوم ابن ادریس بعد از نقل قول ابن بابویه (شیخ صدوق) می‌فرماید: «و هذا القول أقوى من الأول؛ لظاهر القرآن و الأول مذهب شیخنا أبي جعفر في نهایته».

قول اولی که ابن ادریس نقل کرده بود قول شیخ طوسی است و قول دوم قول ابن بابویه (شیخ صدوق) است و همان را پذیرفته و تقویت کرده است.

خلاصه: ابن ادریس دو قول دربارهٔ نشوز نقل کرده و قول دوم را تقویت نموده است.

به نظر می‌آید آنچه ابن ادریس آن را نشوز و از ناحیهٔ مرد دانسته است با ظاهر آیهٔ مربوط به آن همخوانی ندارد، زیرا در آن جا خداوند می‌گوید: «و آن زنانی که نسبت به نشوزشان واهمه دارید...»، در عین حال مرحلهٔ نشوز بروز ناهنجاری فیمابین است که به وسیلهٔ خودشان قابل حل می‌باشد.

مرحوم صاحب جوهر در تعریف

فقهی نشوز می‌گوید: خروج مرد یا زن از فرمان خدا که بر هر دو رعایت آن واجب است، می‌باشد (نجفی ۳۱، ۱۹۸۱م، ۲۰۰).

مرحوم محقق حلّی به گونه‌ی موجز و منجز، موضوع نشوز و شقاق را بدین صورت بیان می‌کند:

«نشوز، بیرون شدن از فرمان الهی، یعنی حقوق متقابل مرد و زن است؛ و در اصل، به معنای بلندی‌جویی است که گاهی از ناحیه‌ی مرد و گاهی از سوی زن می‌باشد.

هرگاه [فقط] نشانه‌های آن از سوی زن بروز کند، مثل این که زن رودرروی شوهر راست بایستد، یا در برآوردن نیازهای او تعلل نماید، یا روش برخورد او باشوهر تغییر کرده باشد، برای مرد این حق پیدا می‌شود که در خوابگاه از وی کناره‌گیری کند، بدین‌گونه که پشت خود را به طرف او بگرداند، لیکن در این حال، زدن جایز نیست. اما اگر نشوز کامل واقع شد، بدین معنی که کلاً سر از فرمان بپیچد و به واجبات خود اعتنایی نکند، تنها به قدر نیاز و برآورده شدن انتظار می‌تواند مرد او را تنبیه بدنی کند اما به شرط آن که خونی‌کننده و موجب آسیب نباشد.

لیکن اگر نشوز از ناحیه‌ی مرد باشد، بدین معنی که حقوق زن را نادیده انگارد،

زن می‌تواند [از طریق قانون] اقدام به مطالبه‌ی آن نماید، و حاکم شرع باید مرد را بر ایفای حقوق زن ملزم سازد؛ البته زن هم می‌تواند از پاره‌ای از حقوق خود صرف نظر کند تا دل او را به دست آورد... [اما موضوع شقاق:]

شقاق از شق گرفته شده است، مثل این که هر کدام در سویی قرار گرفته باشند، اکنون اگر نشوز از هر دو طرف باشد، و بیم شقاق برود، حاکم شرع دو حکم، یکی از کسان مرد و دیگری از کسان زن تعیین می‌نماید - هر چند که از کسان‌شان هم که نباشد اشکالی ندارد - اگر این دو بر اصلاح اتفاق نظر داشتند فبها، و لیکن اگر هر دو به نتیجه‌ی جدایی رسیدند، بدون رضایت مرد در طلاق ساده، و رضایت زن در طلاق خلع، حکم‌شان منجز نیست» (الحلی، ۱۳۸۹ق، ۱-۲/ ۹-۳۳۸).

مرحوم ابوطالب مکی در کتاب قوت القلوب می‌نویسد:

«اصل نشوز این است که یکی از دو طرف بر دیگری بلندی گیرد و خود را از او برتر داند، در حق دیگری جفا کند، از او دوری گزیند و راهی جز راه او در خانواده در پیش گیرد؛ چنان که کارشان به سخن‌های ناروا، آزار، تنهایی و کناره‌گیری

بینجامد. در چنین موردی باید دو داور میانجی «حکم» [هر کدام انتخاب کرده به حکم آن‌ها تن در دهند:] یکی از طرف این و دیگری از طرف آن تا آن‌ها در کارشان با دید عادلانه بنگرند و بین آن‌ها حکم نمایند»^۱ (بنگرید به: مکی، ۲، ۱۴۱۷ق، ۴۲۳).

این مطلب هر چند می‌تواند برگرفته از روایتی باشد که در کتاب *فقه الرضا* از امام رضا علیه السلام ذیل آیه مربوط به نشوز آمده است، لیکن به نظر می‌آید مرحوم ابوطالب مکی در یک طرح کلی همه مراحل اختلاف را درنوردیده و نهایی‌ترین حکم را که مربوط به وضعیت وخیم آن یعنی شقاق است، بیان داشته است، در حالی که اگر وارد جزئیات شویم، مسئله دارای سه طرح جزئی‌تر است:

۱. نشوز زن،
۲. نشوز مرد،
۳. شقاق و جبهه‌گیری دو طرف در برابر یکدیگر.

مرحوم صاحب‌جوهر بر اساس دلالت روایات، به تفکیک در مورد هریک بحث کرده که به طور خلاصه بدین قرار است:

الف) هرگاه آثار نشوز از زن نمایان شد، این حق برای مرد پدید می‌آید که بر اساس تشخیص موضوع و به داعی اصلاحگری نه انتقامجویی، و نیز بر اساس مراتب نهی از منکر - از خفیف به شدید و شدیدتر - مراتب زیر را به اجرا درآورد:

۱. موعظه و نصیحت،
۲. پشت به او خوابیدن در رختخواب،
۳. تنبیه بدنی مهربانانه (با چوب مسواک، و نظیر آن و نه بر جاهای حساس بدن که موجب ارش شود). ابن‌ادریس این‌گونه تنبیه را بر استحباب حمل نموده است (ابن‌ادریس، ۱۳۹۰ق ۳۳۸).

ب - اگر مرد عامل نشوز گردد و حق زن را نادیده انگارد (حق همخوابی، رفتار عادلانه، نفقه و سایر) برای زن حقی پدید می‌آید که حق خود را از او به یکی از شکل‌های زیر مطالبه نماید:

۱. موعظه و نصیحت با زبان خوش،

۱. و النشوز، قد یكون من الزوجین معا إلاً أنه أبیح للزوج ضربها فی النشوز و أبیح لها الصلح فی نشوز الزوج قال الله عز و جل: وَ الصُّلْحُ خَیْرٌ [النساء/۱۲۸]. و أصل النشوز أن یعلو أحدهما علی صاحبه و یرتفع عنه، کان یجفو علیه و یجتنبه فیکون فی نحو غیر نحوه، فیکون من هذا الکلام الفاحش و یكون منه الأذى و یكون منه الهجر و الانفراء، و یحکم الحکمان فی هذا أحدهما من أهله و الآخر من أهلها، یعدلون و یظرون فیما بینهما.

۲. مصالحه با مرد، بدین شکل که حاضر شود به او در مقابل بازگشت به حال اول امتیازی بدهد،

۳. طرح منازعه نزد حاکم شرع و ارائه دادخواست (نجفی ۳۱، ۱۹۸۱م، ۹-۲۰۱).

مستند این بیان پاره‌ای از احادیث است که در بالا بدان‌ها اشاره گردید.

اگر موضوع اختلاف از مرز نشوز به سرحد شقاق و رودرروی با هم و عزم دوطرف بر طلاق و جدایی کشیده شد، در این صورت، رسیدگی به حل اختلاف آن‌دو در حوزه داور حاکم قرار می‌گیرد؛ هر چند که حاکم نیز به سادگی حکم طلاق نمی‌دهد و ابتدا سعی در اصلاح میان آنان دارد.

رسیدگی به موضوع اختلاف شدید میان زن و مرد، در یک عرصه خصوصی و به دور از شاهدان و تحت شرایطی انجام می‌گیرد که متأثر از دلالت روایات دینی می‌باشد. از جمله این شرایط این است که:

۱. بعد از این که با هر دو جداگانه مشاوره انجام شود و نصیحت و موعظه کارساز نگردد،

۲. اگر نظر نهایی بر جدایی بود، باید زن در حالت طهر باشد،

۳. هر دو به جدایی و طلاق نظر موافق

داشته باشند و جز آن را نخواهند؛ که در غیر این صورت اگر مرد یا زن با آن موافق نباشد طلاق صورت نمی‌گیرد و کار به مصالحه می‌انجامد و یا اگر به مصالحه راضی نشوند حاکم بنا بر مصلحت، الزام می‌کند.

این بیان نیز متأثر از روایاتی است که از طریق اهل بیت علیهم‌السلام به ما رسیده است، از آن جمله:

یک) دنباله روایت امام رضا علیه‌السلام .

دو) خبر سماعه از امام صادق علیه‌السلام که پیشتر به هر دو روایت اشاره شد.

نکته قابل توجهی که صاحب جواهر در خصوص داوران متذکر شده، این است که خود مرد و زن ابتدائاً نمی‌توانند داور تعیین نمایند و مرجع ضمیر در کلمه قرآنی «وابعثوا» حاکم شرعی است که منصوب از ناحیه مرجع عالی قضای اسلامی باشد. صاحب جواهر این نظر را بر اساس مفاد عده‌ای از روایاتی که بدان‌ها اشاره کرده، ایفاد نموده است، سپس می‌گوید هر چند که مضمون بعضی از روایات (از جمله همان روایت امام رضا علیه‌السلام) اختصاص به حاکم شرع منصوب ندارد و به تعیین خود مرد و زن واگذار شده است (نجفی ۳۱، ۱۹۸۱م، ۲۱۱)؛ ابن ادریس از قول شیخ ما

ابوجعفر طوسی در کتاب مبسوطش می‌نویسد: این که باید آن‌ها از کسان طرفین باشند حمل بر استحباب شده است و اگر دو حکم از کسان‌شان هم نباشد اشکالی ندارد؛ سپس خودش می‌افزاید براساس مدلول ظاهری آیه، برانگیختن دو حکم از کسان هر کدام یک امر وجوبی است و استحباب موقعیتی ندارد (ابن ادریس، همان). لیکن اقوی این است که قائل به تفصیل باشیم، بدین معنی که در صورتی که دو حکم در میان کسان هر کدام وجود داشته باشند وجوباً آن‌ها متعین‌اند، اما اگر وجود نداشته باشند از باب ضرورت و با رضایت و قبول خودشان منعی در انتخاب غیر وجود ندارد.

خلاصه برداشت‌ها

برآیند برداشت از آیات و روایات در مورد نشوز زن آن است که اگر مرد در چارچوب فرمان الهی مراتب نهی از منکر را عمل نموده از آن تعدی نکرده باشد - و لو ضرب تأدیبی - از آن قصاص نمی‌شود، همچنین بر اساس پاره‌ای از روایات نه‌تنها زن نسبت به نفقه، مسکن و پوشاک خود در آن مدت حق مطالبه ندارد که مرد

می‌تواند هرآنچه به وی داده و در اختیارش نهاده از او بازپس بگیرد (الکوفی، بی‌تا، ۱۰۸) و توجیه آن نیز این است که با اعمال این روش، او را در تنگنای معیشتی قرار دهد تا بدان وسیله وی به تمکین‌گردن نهد.

در مورد شقاق اگر دو داور را حاکم شرع منصوب با نظر و توافق زن و مرد تعیین نموده باشد، حکم نهایی آنان منجز خواهد بود و قاضی بر اساس آن، به دفاتر رسمی طلاق اجازه اجرای آن را می‌دهد و الا ضمانتی برای اجرا نخواهد داشت، مگر این که رأی به صلح بدهند و دو طرف آن را بپذیرند.

نکته قابل ذکر در مورد اختیارات دو حکم این است که در روایات چنان که دیدیم، اختلافی میان خبر سماعه با خبر حلبی و امام رضا علیه السلام وجود داشت که اولی طلاق را در حد اختیارات دو حکم می‌دانست و آن دو منوط به مشاوره و استیذان از مرد و زن. در این مورد بعید نیست خبر اولی حمل بر فتوا به تقیه بشود؛ زیرا چنان که می‌دانیم آن امام همام در اواخر عمر شریفشان در حالت اختناق شدید از ناحیه حکومت منصور عباسی به سر می‌برد، چندان که نتوانست امام بعد از

خود را به صراحت تعیین نماید؛ لیکن در خبر حلبی و امام رضا علیه السلام چنین تنگنایی وجود نداشته است، چنان که سیره نیز بر همین جاری است.

اصولاً نظر به علت و فلسفه این حکم که برقراری سازش و رفع ناهنجاری موجود میان زن و مرد است تعیین دو حکم یک موضوع جبرانی و به اصطلاح تعالجبی است و نمی‌تواند بدون در نظر داشتن رأی خودشان واقع شود مگر آن که مفسده عامه‌ای بر ادامه این منازعه و تخاصم بار شده باشد که چاره‌ای جز اقدام به آن نباشد، و بسیار روشن است که در این صورت هم حاکم شرع باید تصمیم بگیرد نه قاضی تحکیمی؛ زیرا دامنه اختیارات او در عین حال محدود است.

از این رو ابن ادریس متعرض این مسئله گردیده و گفته است که نصب آنان از طرف حاکم شرع بر اساس نظر فقهای شیعی به گونه تحکیمی است نه توکیلی؛ بر این اساس آنان اگر مصلحت را در برقراری سازش دیدند بدون کسب اجازه از سوی طرف خود می‌توانند اصلاح نمایند، اما اگر رأی آنان بر جدایی بود بدون اجازه و اذن نمی‌توانند اقدام کنند؛ در این حال، ادامه کار را به حاکم شرع واگذار

می‌نمایند (رک: ابن ادریس، همان) و تفاوت این دو رأی در این است که در گونه تحکیمی حد یقفی از ناحیه شارع وجود دارد؛ یعنی نفوذ اختیاراتشان بدون استیذان تا قبل از طلاق است، در حالی که در گونه توکیلی به توسعه و ضیق مجال وکالتشان بستگی دارد، (فتأمل).

راهبردهای اخلاقی حل مسئله

با توجه به نکاتی که یادآور شدیم چند راهبرد اخلاقی درباره این مسئله به نظر می‌رسد:

یک) ابتدا خود مرد و زن که در آستانه جدایی قرار گرفته‌اند در ریشه‌های روانی این عارضه تأمل نمایند و آن را که امر عارضی است کشف و حل نمایند.

مرد به دلیل موقعیت قوامیتی که در ارتباط با همسر خود دارد، باید در چنین هنگامی در نحوه سلوک و مدیریت و تدبیر امور در خانواده تجدید نظر نماید. همچنین با نگاهی واقع‌بینانه‌تر به ماهیت زن به‌طور عموم، و به همسر خود به‌طور خاص، بنگرد تا با فروکاستن از سطح انتظارات خود بتواند زن را تا حدودی معذور بدارد.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام در بخش‌هایی از نامه خود به امام مجتبی علیه السلام (نامه ۳۱) به

چند نکته روان‌شناختی در ارتباط با نوع روش مرد در امر تدبیر منزل پرداخته، از آن جمله، می‌فرماید:

«مبادا رفتارت طوری باشد که خانواده تو بدبخت‌ترین باشد، ... [در امر تدبیر منزل] بیش از میزان توان او مسئولیت به وی واگذار مکن که او گل خوشبوی زندگی است نه یک کارفرمای مدبّر ... مبادا بی‌جهت غیرت به خرج می‌داده باشی که این کار، سبب بروز تدریجی عواقبی چون: [تبدیل سالم به ناسالم و پاک به ناپاک، می‌شود]» (امام علی علیه السلام، ۱۳۹۵ق، ۳۰۳ و ۳۰۵).

دو) در مرحله بعد که پای دو داور به میان آید، آنان باید مسئله را بر اساس انصاف حل نمایند؛ به این معنی که تنها زمانی حکم به جدایی بدهند که در صورت ادامه ارتباط زناشویی، یکی از آن دو به کلی از حلاوت زندگی می‌افتد و به عبارت دیگر، زندگی او تباه و ضایع می‌شود و دیگری می‌خواهد زندگی

۱. «و لا یکن اهلک اشقی الخلق بک ... و لا تملک المرأة من امرها ما جاوز نفسها، فان المرأة ریحانة و لیست بقهرمانة، ... و ایتاک و التغایر فی غیر موضع غیرة، فان ذلك یدعوا الصحیحة الی السقم، و البریئة الی الریب».

لذت‌مند و شیرینی داشته باشد و حاضر نیست آن را در پای طرف مقابل ایثار نماید (مانند بیماری بی‌میلی نسبت به جنس مخالف یا بیماری مسری لاعلاج و هر بیماری دیگری که مخل به سلامت جسم یا روان طرف مقابل باشد).

سه / با رویکرد به انصاف و با توجه به آنچه درباره شدت علاقه زن به ادامه رابطه با مرد و حفظ زوجیت گفته شد، به راستی دور از انصاف خواهد بود که داوران بدون سبب اخلاقی دوری از دایره عفت؛ یعنی بدون یافتن دلیلی بر بیرون شدن کامل از مدار پکدامنی تا حد شغف مفرط، یعنی تا آنجا که زن به مرد خود اکتفا نکند؛ و مرد هم بدون وجود مدرکی دال بر هرزگی خواهی و خیانت اخلاقی به همسرش، با طلاق آنان موافقت نمایند؛ چه آن که جز این، عامل هر چه باشد قابل رفع و حل است؛ مگر آن که خود آنان - به ویژه زن - به طور جدی خواهان جدایی باشند.

چهار / اگر در شناخت زن درست دقت شود، به خوبی دریافت می‌شود که زن بیشتر از آنچه از نظر جسمی لطیف است از نظر روحی لطیف می‌باشد. لطافت روحی وی به او این اجازه را می‌دهد که در بسیاری از امور انعطاف‌پذیر باشد و به

اصطلاح خود را باب طبع شوهر بکند و این همان امتیازدهی است که پیشتر بدان اشاره شد. با التفات به این نکته پنهانی است که می‌گوییم اگر نابه‌هنجاری در روابط میان زن و مرد پیدا شود مربوط به ضعف شناخت و مدیریت مرد است؛ یعنی او نتوانسته است تا کنون همسر خود را بشناسد و عنان روش و گرایش و سبک تمایلات و دلبستگی‌های او را شناسایی و کنترل نماید تا او را به دلخواه بار بیاورد. البته ممکن است این ضعف از ناحیه زن یا دو طرفه باشد؛ اما از جایی که خداوند مرد را نسبت به زن قوام یعنی به قوام‌آورنده و به اصطلاح سازنده قرار داده است در نخستین نگاه، اشکال متوجه مرد است. بنابراین، داوران در نخستین مرحله باید این آسیب را در مرد جست‌وجو نمایند و برای تکرارنشدنش به او تذکر و راهبرد دهند.

نتیجه

برای آن که رابطه زناشویی با اعمال سلیقه و گرایش‌های خاص هر یک از زوجین تهدید به گسستن نگردد، در اسلام برای هر یک حقوقی تعیین شده است؛ اما گاه در اثر برخی عوامل، موجباتی فراهم

می‌آید که این حقوق از سوی مرد یا زن یا هر دو نادیده گرفته می‌شود و به نوعی واگرایی می‌انجامد که در اصطلاح، نشوز نامیده می‌شود.

نشوز به عنوان یک مفهوم کلی دارای مراتبی از شدت و ضعف است و از نظر فقهی برای اصلاح هریک، راهبردهایی وجود دارد. پاره‌ای از این راهبردها مربوط به عمل زوجین در خانواده است، لیکن آن‌گاه که تدبیر شخصی طرفین کارساز واقع نشود و ناسازگاری به مرتبه شدید آن یعنی شقاق برسد، طبعاً امکان اصلاح از دست آنان خارج است و به وجود عناصر آگاه و خیرخواهی نیازمند است که در جهت به صلاح آوردن گسست موجود، مداخله نمایند؛ از این افراد به عنوان حکم یعنی داور میانجی یاد می‌شود و آنان وظیفه دارند در مرحله اول، میان آنان را اصلاح نمایند، و در مرحله دوم اگر اصلاح میسر نباشد یا جدایی بیشتر به مصلحتشان باشد، پس از نظرخواهی از هر دو طرف به متارکه رأی می‌دهند.

آنچه در این رابطه بسیار مهم است و خصوصاً دو داور بیشتر باید روی آن تمرکز نمایند، ریشه‌یابی اختلاف میان زوجین است. بسا این که منشأ اختلاف

امور جزئی و قابل رفعی باشد که ناشی از برخی سوء تفاهات بوده است، در هر حال، مسئله طلاق و جدایی از نظر اسلام مطلوب نیست و همواره به عنوان تنها و آخرین راه حل مطرح می‌باشد.

منابع

۱. قرآن کریم.
۲. ابن ادریس، محمد ابو عبدالله العجلی الحلی، السرائر، تهران، المعارف الاسلامیة، ۱۳۹۰ق.
۳. امام رضا، علی بن موسی علیه السلام، فقه الرضا، انتشارات کنگره جهانی امام رضا علیه السلام، مشهد، ۱۴۰۶ق.
۴. امام علی علیه السلام، نهج البلاغه، تصحیح صبحی صالح، افست ایران: قم، انتشارات الهجرة، ۱۳۹۵ق.
۵. حر عاملی، وسائل الشیعة، قم، مؤسسه آل البيت علیهم السلام، ۱۴۰۹ق.
۶. الحلی، جعفر بن الحسن المعروف بالمحقق الحلی، شرایع الاسلام فی مسائل الحلال و الحرام، تهران، مؤسسه الاعلمی، افست از چاپ اول نجف: مطبعة الاداب، ۱۳۸۹ق.
۷. الكوفی، ابوعلی محمد بن محمد

- لاشعث، الاشعثیات، (القسم الآخر من كتاب قرب الاسناد)، تهران، مكتبة نینوی الحديثة. طبع افست سنگی، بی تا.
۸. رشید رضا، سید محمد، حقوق النساء فی الاسلام، بیروت، ۱۳۱۰ق.
 ۹. شیخ صدوق، أبوجعفر محمد بن علی ابن الحسين بن موسی بن بابويه الفقيه القمی، من لا یحضره الفقيه، قم، انتشارات جامعه مدرسین، ۱۴۱۳ق.
 ۱۰. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، دار الکتب الاسلامیة، تهران، ۱۳۶۵.
 ۱۱. مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، بیروت، مؤسسة الوفاء، ۱۴۰۴ق.
 ۱۲. محدث نوری، میرزا حسین، مستدرک الوسائل، قم، مؤسسة آل البيت، ۱۴۰۸ق.
 ۱۳. مکی، محمد بن علی بن عطية الحارثی، المشهور بابی طالب المکی، قوه القلوب، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۷ق.
 ۱۴. النشار، الشیخ ابراهیم علی مصطفی، الاسلام و المرأة، بیروت، عالم الکتب؛ القاهرة، مكتبة الكليات الازهریة، ۱۴۰۷ق.
 ۱۵. نجفی، شیخ محمدحسن، جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۹۸۱م.